

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهيم

Political – Literary

سیاسی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
نیو یارک، اول جون ۲۰۰۸

ولسی جرگه یا مجلس نمایندگان؟؟؟

شورا یا مجلس؟؟؟

یورش فرهنگی جمهوری سیاهپوش ایران بر افغانستان!!!

وقتی حدوداً دو سال پیش - دقیقاً به تاریخ ۲۲ اگست ۲۰۰۶ - مقاله "دکتاتوری فرهنگی ایران بر قلمرو زبان فارسی" را نگاشته و در وبسایت های مختلف افغانی - به شمول پورتال "افغان جرمن آنلاین" - نشر کردم ، دقیقاً می دانستم و از مدتها قبل می دانستم که یورشی بی امان از ایران متوجه سرزمین مبارک ما - افغانستان عزیز - از حال تکوین به مرحله اجراء درآمده است. این یورش را در دو ساحه به چشم سر میدیدم :

اول - در ساحه زبان عزیز "دری"

دوم - در ساحه مذهب

در ساحه زبان دری افغانستان و یورش اشغالگرانه و سیطره طلبانه ای که متأسفانه از "فارسی ایران" متوجه آنست، تاکنون دهها مقاله نوشتم و جدیت و خطر موضوع را پیش چشمان خواننده "بینا" ، "دراک" و "اندیشه ناک" گذاشتم. یکی از آخرین مقالات بی شمار این رسته، معنون بود به « دانشگاه بجای پوهنتون - عشق به "دری" یا نفرت از "پشتو"؟؟؟». این مقالات "تا هنوز" در آرشیف بنده در پورتال "افغان جرمن آنلاین - مؤکداً میگویم "تا هنوز" و تا همین صبح پگاهی و باصطلاح زیبای کابلی "صبح مردان" که این سطور را از سفر مینویسم - قابل دسترس است.

در زمینه مذهب بار اول ضمن مقاله "یک هزار و چار صد سال گریه" (مؤرخ ۱۳ جنوری ۲۰۰۸) چنین نوشتم :

« ... میدانستم که روز دهم محرم را در ایران با مراسمی فوق العاده برگزار میکنند و نیز شنیده بودم که درین روز مردم از که تا مه و از پیر تا برنا و مرد و زن و کودک به سر و سینه خود میزنند و جامه بر تن میدرنند. با همین پیش بینی رهسپار یکی از جاده های مرکز شهر گردیدم ؛ یکجا با خانم و پسرک شش هفت ساله ام که از اروپا بدین اقارب بدانجا آمده بودیم. در نزدیکی زیارت امام رضاء - امام هشتم شیعیان که شهر "مشهد" نیز بنام همو یاد میگردد - رسیدیم. از دور هیاهو و هلهله ناله و ضجه و فغان بلند بود و حکایت از آن داشت که جم غفیری در راهند و به اصطلاح آنجائی راه پیمائی میکنند. نزدیک تر رفتیم و به تماشا ایستادیم. جاده پر بود از دو گروه ؛ یکی گروه تماشاچیان سوگوار و اشکریز و ایستاده و دیگر گروهی انبوه و روان که به سر و سینه میزدند ، ناله میکردند و فریاد میکشیدند. محشری برپا

گشته بود و انسان فکر میکرد که صحرای محشر و قیامت کبراست و انسانهای اولین و آخرین در همانجا جمع گردیده اند. صف متحرک که شاید دنباله اش تا فرسخها دور ادامه داشت، متشکل از جوانان و نوجوانان بود؛ همه زنجیر بدست و نوحه گر و فریادکش و همه نیم تن برهنه، که با زنجیرهای مخصوص بر سر میکوفتند و بر سینه و بر پشت و پهلو. چه بسا سرها که از ضربت زنجیر و قمه گکها، خون آگند بود و چه بسا سینه ها که رنگ حنابندان بخود گرفته. سینه زنان همه با عین نواخت دو دسته بر سر میکوفتند و بر سینه و بر دوش. در هر چند قدم می ایستادند، خود را به سینه می کشیدند و نیم تنه برهنه را بر روی سرک درشت و سخت می سائیدند؛ گوئی میخواستند سینه های خود را ریگمال و سوهان بزنند. سینه ها همه سرخ و خون آلود و سرها همه شکسته و درد اندود. صحنه ای بود تماشائی و رقتبار. تماشائی بدین خاطر که چنین چیزی را تا آندم ندیده بودیم و رقتبار ازینرو که چرا آدمیزادگان بر جان و تن خود چنین ستم روا دارند. مات مانده بودیم و خاموش و در دل میگفتم که اگر خود امام حسین چنین صحنه را میدید، بر می آشفته و این پیروان گمراه را برات جهنم می نوشت. به یاد آوردم که بدتر ازین صحنه ها را از طریق تلویزیون در لبنان و پاکستان دیده بودم، با وحشتی ده برابر. همین صحنه ها پیش چشم بود وقتی با حجت الاسلام و المسلمین "حاج آغا" سخن میگفتم و فتوایش را میشنیدم. همان بیت معروف حضرت حافظ بیادم آمده بود که :

گر مسلمانی همین است که حافظ دارد وای اگر از پی امروز بود فردائی

زیر لب میگفتم، چه خوشبخت اند مردم ما که ازین بلیه فارغ اند.

اما اینک که پناهندگان ما از ایران و پاکستان برگشته اند، سجایای زشت آن دیارها را نیز با خود آورده اند. وقتی دوستی مراسم ماه محرم سال گذشته کابل را شرح میداد، به یاد مشهد افتادم و ماجراهایش و فتوای حجت الاسلام و المسلمین، حاج آغایش...»
این مقاله نیز "تاهنوز" - به تأکید میگویم "تاهنوز" و تا همین صبح پگاهی و به اصطلاح کابلان "صبح مردان" که این سطور را از شهر درهم و برهم ولی زیبای "نیویارک" مینویسم - در آرشیف بنده در پورتال "افغان جرمن آنلاین" قابل دسترس است.

عکس هائی از مراسم گویا "تجلیل عاشورای حسینی" که از بی بی سی و منابع دگر گرفته و در آخر آن مقال گنجانیده شده بودند، حاکی از وحشت غیر قابل باور است که پیروان خشک و لایعقل نواده پیمبر در حق خود و کودکان و شیرخوارگان خود همی کنند. برای ترسیم و تفهیم بیشتر این امر همان عکسها را یکبار دیگر در آخر این نوشته همی آرم، تا عبرتی باشد برای همه کسانی که در فکر وطن و فرهنگ وطنی خود اند و خواهان آن نیستند که یورش لگام گسیخته فرهنگی ممالک همسایه، فرهنگ "نیالوده" افغانی ما را چنین آلوده و مکدر بسازد. دو عکس اول صحنه های رقتبار، وحشت انگیز و غیرانسانی از مراسم باصطلاح "عاشورای حسینی" را از کابل عزیز ما - همان "حضرت جلیل" کابل - انعکاس میدهند، که متأثر از رژیم "همیشه سوگوار" و "ماتم زده" * مذهبی ایران است. عکسهای وحشت آور تر بعدی این مراسم گویا "عزاداری حسینی" تجلیل این روز را در دیگر بلاد و جوامع "خشونت پسند" به اصطلاح "اسلامی" مجسم میگردانند و به اولاد آدم و بنی بشر عاقل می فهمانند، که در روی کره خاکی ایشان هنوز انسانهای لایعقل، خردباخته و خرافاتگرائی وجود دارند که بر جان و تن خود و جگرگوشگان خود چنین جفاها را روا میدارند.

بدون شک پناهندگان برگشته از خارج و ممالک مجاور افغانستان چیزهای خوبی را هم با خود آورده اند، مورد نظر من در این نوشته مگر انگشت گذاشتن بر نکات منفی ره آورد این هموطنان من است. پناهندگان بی پناه ما دو یادگار و سوغات عمده زشت را از مهاجرت ایران با خود آورده اند؛ تعدادی ناخودآگاه و تعدادی هم کاملاً آگاهانه و شعوری. یکی مزخرفاتی که زیر نام مذهب آمده و دگر نحوه دست آلود "فارسی ایران" را :

- وقتی "ناخودآگاه" میگویم، مرادم از اینست که پناهندگان مظلوم ما که در "عالم بی پناهی" در ایران پناه برده و یا که در آن سامان زاده و پرورده شده اند، خواهی نخواهی زیر تأثیر محیط و فرهنگ مسلط آنجا بوده اند. ایشان هم لهجه فارسی ایران را با خود به ارمغان آورده اند؛ با صدها اصطلاح زشت و نازیبائی که در فارسی ایران رایج و به اصطلاح زیبای پشتو در "چلند" اند. و نیز مزخرفاتی را که بر مذهب تشیع ایران - مؤکداً میگویم "مزخرفاتی را که بر مذهب تشیع ایران" - حکمفرماست. این بیچارگان راهی دیگر هم نداشتند، چون "تأثیر پذیرفته" و "پرورده فرهنگ مسلط" آنجا بوده اند. این بیچارگان پناهنده کجا می توانستند خلاف آن را از خود بروز بدهند، که کابلان ارجمند همیشه و از قدیم و ندیم گفته اند: «از شهر برآی و از نرخ نی»

این بیچارگان مظلوم که کوچکترین حقی در جامعه ایران نداشتند، کجا میتوانستند به رسم و عنعنۀ خود و مطابق آنچه از وطن عزیز خود "افغانستان" فراگرفته بودند، پایبند بمانند؟؟؟ نه رژیم ددمنش ایران با سپاه خشن "پاسداران" و دستگاههای جهنمی دگرش ایشان را آرام میمانند و نه جامعه ایران که از هرچه "افغانی" بود، نفرت داشت و دارد. من این نکته را از دل خود و به گفته کابلین عزیز از "شکم خود" نمی گویم. من بار بار شاهد صحنه بوده ام و دقیقاً میدانم که چه مینویسم و چه میگویم. بلی؛ دقیقاً می دانم و واقف استم که چه ظلم و ناروایی هائی نبود که بر پناهندگان "بی پناه" - به تأکید میگویم "پناهندگان بی پناه" - ما در ایران تعمیل و تحمیل نمیگردید.

البته انسانان شریف و نجیب و کریم ایران که در شرافت و نجابت و انسانیت ایشان کوچکترین شک و تردیدی ندارم و ایشان را از صمیم قلب و برادروار دوست دارم، ازین رسته جدا و رسته اند. این ایرانیان با شرافت و با نجابت و باکرامت که مانند همه انسانهای شریف و نجیب و کریم روی زمین، هم دلشان به حال پناهندگان مظلوم ما میسوخت و نیز از هیچ گونه همدردی و کمک در حق میهمانان افغان خود دریغ نمی کردند، کاملاً مجزا از اکثریت مردم آنجا بودند و هستند و از همین سبب در این مقاله مخاطب من هم هرگز نیستند. خط ایشان جداست و کاملاً جد!!!! ایشان به مانند میلیون ها انسان باکرامت و شریف و بمعنای واقعی "انسان" روی زمین در قلب من و افرادی همچو من، جای دارند!!!!

متأسفانه که چنین پناهندگان برگشته از ایران اکثریت مطلق را تشکیل میداده اند و حالا که در آغوش پرمحبت و مهرگستر وطن بسر میبرند، همان دیده و آموخته آن دیار را با خود دارند و جبراً و قسراً پابند آن هم هستند. اینان خوشبختانه با انس گرفتن در محیط آبائی افغانی خویش، آهسته آهسته در محیط مسلط وطن ممزوج و مدغم میگردند و چیزهای ناکارآمد و ناگواری را که از ایران با خود آورده اند، رفته رفته و به مرور زمان به طاق فراموشی خواهند سپرد. از رهگذر این هموطنان برگشته از ایران هیچ تشویشی متصور نیست.

- تشویش اما از ناحیه اقلیتی متوجه جامعه افغانی ماست که همه چیز را "کاملاً آگاهانه" و "شعوری" در ایران فراگرفته و اینک در حال ترویج و گسترش آن در افغانستان میباشند. وقتی ترکیبات "کاملاً آگاهانه" و "شعوری" را به کار میبرم، دقیقاً میدانم که چه میگویم و چه مینویسم. بلی؛ دقیقاً می دانم که این به اصطلاح "افغانان" زیر تربیه جمهوری کربلائی ایران بوده اند و اینک که در وطن بسر میبرند، تمام آموخته ها و درسهای ناگوار فرهنگی را که از رژیم مفتن ایران گرفته اند، قدم به قدم و گام به گام در دیار خود، در افغانستان عزیز، پیاده همی کنند. این افغانان "درس دیده و تربیه شده" تمام این کارها را تحت یک پلان و پروگرام مدون و دبیررس مقامات ایرانی، گسترش میدهند و در ترویج آن تلاش میورزند و اندرین راه سخت در تکاپو و کوشا هم هستند. البته علاوه بر این سرسپردگان دست پرورده، تعداد معتابھی از به اصطلاح چیزفهمان افغانی - از استاد پوهنتون و دانشمند و نویسنده و ادیبائی و مطبوعاتی و داستان نویس و شاعر و متصدی جرائد و ویسایتهای افغانی در داخل افغانستان و اقصا نقاط عالم گرفته تا کارداران پائین رتبه و عالی رتبه دولتی - نیز به همین گروه میپیوندند. ایشان نیز که به نحوی از انحاء ریزه خوار "خوان گستره تمویل و تزویر و تخریب" - تکرار میکنم "ریزه خوار خوان گستره تمویل و تزویر و تخریب" - رژیم سیاهیوش و سیه کردار ایران اند، روز تا روز درین مسیر قدم و قلم همی زنند. هدف هر دو گروه ایجاد فضای عدم تفاهم بین اقوام و زبانهاست. ایشان به بهانه "فارسی سازی" و "فارسی گرائی" در صدد ضربه زدن به زبان دیگر ملی و رسمی ما یعنی زبان ارجمند "پشتو" و بالوسيله ناخوشنود کردن هموطنان پشتون و تعداد کثیر غیرپشتونان وطنخواه ما، برآمده اند. هدف اینان و کارفرمایان خارجی ایشان فقط ایجاد فضای ناهم آهنگی و تشنج بین اقوام و بالوسيله افگندن "نفاق ملی" است. در تمام ممالک دنیا بر "وفاق ملی" کار میکنند و این خیره سران مزدبگیر فقط "نفاق ملی" را دامن میزنند. اینان اگر ذره ای از تعقل و شعور سلیم و احساس ملی میداشتند، نه تنها در صدد حذف چند کلمه معدود و زیبای پشتو از "زبان دری" برنمی آمدند، بلکه این چند لغت معدود و زیبای پشتو را با دل و جان قبول میکردند. قبول میکردند و از تسامح و تساهل هموطنان پشتون خود درس میگرفتند، که روزمره هزاران کلمه دری را با صد شوق تمام در تحریر و تقریر بکار همی برند. بلی؛ پشتونان هموطن ما هزاران کلمه دری را روزمره استعمال میکنند، ولی این ناجوانمردان حاضر نمیشوند که حتی چند کلمه - به تأکید میگویم "چند کلمه" - معدود اداری و دیوانی و علمی را از زبان ارجمند پشتو بپذیرند. وقتی انسان بر کنه و ریشه مسأله دقت کند، این کارشان محض ناجوانمردی نیست، این کار صاف و ساده مخالفت با زبان پشتو و تقابل با هموطنان پشتون و همه دوستداران پشتو و پشتون است و بس. چون انسان بدین نکته میرسد، به فکر اندر میگردد، که آیا این فکر و اندیشه از مغز و کله خود ایشان سرچشمه میگردد و یا که از خارج در مغز و اندیشه شان تزریق میشود؟؟؟؟ من بدین نتیجه رسیده ام که ایشان "همان" را طوطی وار تکرار میکنند که "استاد ازل" برایشان درس داده و در گوشهای ایشان پُف همی کنند!!!! و پوست این "استاد ازل" را همه در چرمگری

میدان عمل میشناسیم. نتیجه گیری من به حیث یک "دری زبان" - مؤکداً میگویم بحیث یک "دری زبان" - و بحیث افغانی که خواهان وحدت ملی و باهمی و اتفاق و اتحاد تمام مردم افغانستان و بقای افغانستان عزیز و شگوفائی و سرفرازی هردوست، همین است!!!!!!

ترسب چنین افکار و اعمال "ایرانی مشربی" را همین اکنون در افغانستان می بینیم که هم در سطح مذهب به صراحت قابل رؤیت است و نیز در سطح زبان. گوشه ای از این پدیده زشت و ناروا را در سطح مذهبی آن در آخر مقاله به صورت مجسم از جلو دیده خواننده گرانقدر و با درد افغان میگذرانم. اما، آنچه مربوط به "زبان دری" و وطن ما و باصطلاح زیبایی دانشمندان خبره و چیزفهم ایرانی "دری افغانی" میگردد، ابعاد به مراتب گسترده تر و حدیثی به مراتب عمیق تر دارد. چنانکه قبلاً گفته شد، بنده در زمینه مقالات بیشمار - **حدوداً چهل مقاله** - هشدار دهنده نوشته و تقدیم سایت های انترنتی و جرائد ملی افغانی کرده است.

وقتی همین صبح ملا اذان و به اصطلاح کابلی در "کله صبح" سری به سایتهای انترنتی افغانی زدم، در سایت پویای "آزمون ملی" به مقاله ای با عنوان "**جنگ بر سر واژگان در مجلس نمایندگان**" برخوردم که از "**روزنامه پیمان**" چاپ کابل اقتباس شده است. و همین مطلب عامل نوشتن این مقاله گردید. با وجودی که در سفر و در تفریح بسر میبرم و اصلاً میخواستم از دنیا و مافیها گوشه گیرم، چون مقاله مقتبسه "آزمون ملی" را خواندم، تفریح و سفر یکسره فراموش گشت. دست به قلم الکترونیک یعنی "کمپیوتر" بردم و اینک از همینجا این نوشته را تقدیم خوانندگان دلسوز به افغانستان و فرهنگ افغانی آن، میکنم. البته همینکه به جایگاه و پایگاه خود برسم، موضوع را بیشتر و قاطعانه تر دنبال کرده و بر حسب "تلافی مافات"، آنچه را در چندین روز پیاپی نسبت سفر و "**معادیر جدید تر**" فوت گردیده، جبران خواهم نمود.

مضمون "روزنامه پیمان" بر جدالی که بر سر کلمات "دانشگاه و دانشکده" و "پوهنتون و پوهنخی" در ولسی جرگه در گرفته بود، گزارشی را تقدیم کرده و آرای موافق و مخالف را در زمینه پیش کشیده است. به گزارش همین مقاله، یونس قانونی رئیس ولسی جرگه که گویا میخواست در بین جناحهای مخالف میانجیگری بکند، با تکنیک طرارانه ای گفت: «پدر و پدرکلان ما را پوهنتون کشته است و سال ها است که پوهنتون می گویم یا اگر دانشگاه باشد زمین به آسمان نمیخورد.» قانونی که ظاهراً به مانند "دلاک خواجه مسافر" هم به نعل میزند و هم به میخ، ضمن این مداخله در واقع مشروعیت کلمه "دانشگاه" را جلی میسازد و گویا راه "قانونی" استعمال آن را برای آینده هموار میکند.

در مقاله "**جنگ بر سر واژگان در مجلس نمایندگان**" که از قلم کسی بنام "**نظری پریانی**" تراویده، متأسفانه به خیل بزرگی از کلمات نامأنوس برخوردم. این کلمات نامأنوس از نفوذ فرهنگی و زبانی ایران بر زبان و فرهنگ برخی از هموطنان ما نشأت کرده است و من از آن بارها در نوشته هایم هشدار داده ام. هوشدار داده ام که اگر جلوش گرفته نشود، دیگر نه آن "**زبان سچه دری**" خود را خواهیم داشت و نه آن "فرهنگ وطنی و افغانی" خود را. همین نکته بر آنم داشت تا همه چیز را و هزار کار هول را بگذارم و این سطور را تقدیم خواننده ارجمند و در دانشای وطنم بنمایم.

در مقاله "روزنامه پیمان ملی" متأسفانه ترسب صریح زبان فارسی ایران را مینگریم و بحیث "مشت نمونه خروار" می نگریم که اهل مطبوعات و اهل وسائل افهام و تفهیم جمعی ما در داخل افغانستان - بلی خصوصاً در "داخل افغانستان عزیز" - دانسته و یا ندانسته، تا چه حد درین زمینه انهماک میورزند. من فقط بر سبیل مثال، یکی دو ترکیب "محض معمول ایران" - و برابما کاملاً نامأنوس - را از این مقاله بیرون می آورم، که مشتى نمونه خروار باشد. عنوان مقاله را نیز بر همین تناسب مترتب ساخته ام.

شرح ترکیبات عنوان مقاله:

- "ولسی جرگه": ترکیب زیبا، خوش آهنگ و شیر و شکر "دری - پشتو" که باهمی و هم آهنگی دو زبان بزرگ، رسمی و ملی ما را عملاً نشان میدهد، یک "ترکیب ملی" است؛ عیناً بمانند ترکیب قشنگ "لویه جرگه"، که اینک از صبغت "ملی" بدر شده و در قاموس "لغات جهانی" شامل گردیده است. بنابر عرف قانون اساسی افغانستان همین ترکیب "ولسی جرگه" نافذ و قابل اعتبار است و استعمال هر کلمه دیگری بجای آن، تخلف از قانون شمرده میشود، خصوصاً کلماتی که در افغانستان نبوده و اینک بر اثر یورش فرهنگی ایران در زبان جرائد و مطبوعات افغانستان نفوذ کرده اند.

- "**مجلس نمایندگان**": که ترکیبی "عربی - فارسی"ست، در ایران وضع شده و فقط در همان سامان قابل استعمال است، مختصراً "مجلس" نیز یاد میگردد. در افغانستان ترکیبات "مجلس" و یا "مجلس نمایندگان" در مدلولی که در ایران بکار میروند، کاملاً نامأنوس و نامعمول است و از همینرو کاملاً ناپذیرفتنی. در سابق در عوض "ولسی جرگه" ترکیبات "شورای ملی"، "مجلس شورای ملی" و یا مختصراً "شورا"

استعمال میگردیدند ، که بعد ها جای خود را قانوناً به "ولسی جرگه" خالی کردند. البته در عرف زبان گفتار عاماً "شورا" به کار می‌رود و باکی ندارد، که در زبان دفتر و دیوان و مطبوعات نیز استعمال گردد. - "شورا" : که کلمه عربی و در کلام عرب به شکل "شوری" نوشته میشود، چنانکه گذشت در عرف عام مردم افغانستان رائج است و باکی ندارد که از آن در زبان قلم و زبان مکتوب و زبان معیار هم استفاده گردد.

- "مجلس" : کلمه عربی (جای و وقت جلوس، جای و وقت نشستن و جلوس کردن - اسم ظرف) بوده و با این مدلول و مفهوم - به تأکید میگویم "با این مدلول و مفهوم" - محض در عرف ایران استعمال می‌گردد. استعمال کلمه "مجلس" در عوض "پارلمان" و "شورا" و "ولسی جرگه" برای ما افغانان کاریست سخت ناسزاوار و در حد "از خود کشی و بیگانه پرستی"!!!!!!

طوری که در بالا به تأکید گفته شد، افغانان امروز با دو پدیده ناشایست روبرو هستند که هر دو در ساحه "فرهنگ" می‌گنجد. یکی اثرات زشت مذهبی ایران و ممالک همجوار افغانستان بر افغانستان و دیگر، تأثیرات ناگوار فارسی ایران بر زبان زیبا و دست نخورده دری افغانستان. البته وقتی "دست نخورده" میگویم، مرادم چندی پیش و پیش از ماجراهای سی سال اخیر است ، که دامنه اش تا به امروز کشیده می‌شود و روز تا روز ابعاد وسیعتر و مخرب تر را بخود می‌گیرد. این بحث را ان شاء الله در آینده دنبال خواهم کرد. (پایان)

* جمهوری اسلامی ایران را ازینرو بحیث رژیم "همیشه سوگوار" و "ماتم زده" علم کردم که از زمانی که این رژیم روی کار آمده، هر روز را با عنوانی و با اسم و رسمی "روز سوگواری و ماتم" میگیرند. اگر کسی به جنتری های ایرانی یکبار نظر اندازد، صحت گفتارم را تصدیق خواهد کرد.

و اینک عکسهای موعود :



شیعیان افغان، در آستانه دهم محرم (عاشورا)، سالروز قتل امام حسین،
نواده پیامبر اسلام، در مساجد و تکیه خانه ها، به عزاداری،
سینه زنی و زنجیرزنی پرداخته اند.
(اقتباس از بی بی سی)

و اینک آرشیف وحشت زنجیر زنی و خنجرزنی و قمه زنی را که همه خلاف اسلامی و ضد کرامت انسانی میباشد و به خاطر "عاشورای حسینی" همین امسال در بلاد مختلف اسلامی صورت گرفته، از نظر خواننده بصیر و پندپذیر میگذرانم:





